

## چالش‌های سیاسی و حقوقی سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان

نگارنده: دکتر عبدالملک وحیدی<sup>۱</sup>

### چکیده

گسترش پدیده‌های مجرمانه، افزایش تورم کیفری و ازدیاد دامنه خشونت علیه زنان، یادآور ناکارآمدی پاسخ‌های دولتی در قبال جرایم است. اندیش‌مندان علوم جنایی، برای عبور از این ناکامی، اتخاذ سیاست جنایی مشارکتی را پیش‌نهاد می‌کنند؛ اما در افغانستان این سیاست نهادینه نشده و با چالش‌های مختلف مواجه است. بخشی از این چالش‌ها، جنبه سیاسی و حقوقی دارند. پرسش این است که سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در روبرویی با خشونت علیه زنان با کدام چالش حقوقی و سیاسی مواجه است؟

پاسخ‌دهی به این پرسش برای بهبود سیاست جنایی کشور و تصمیم‌سازی در قبال جرایم، اهمیت جدی دارد؛ بدین جهت، تحقیق کیفی حاضر باهدف معرفی چالش‌های فوق به نهادهای مربوط، جهت سیاست‌گذاری‌های مؤثر، با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی، دست به بررسی زده است.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که: چالش‌های عمده سیاست جنایی مشارکتی افغانستان، عبارت‌اند از: خالی‌گاه‌های حقوقی، اقتدارگرایی نظام حاکم سیاسی، امنیت‌گرایی و عوام‌گرایی سیاست جنایی و نقش محدود نهادهای مدنی.

**واژه‌گان کلیدی:** سیاست جنایی افغانستان، خشونت علیه زنان، عوام‌گرایی،

اقتدارگرایی و جامعه مدنی.

## مقدمه

سیاست جنایی، پاسخ سازمان‌دهی‌شده هیئت اجتماع در برابر پدیده‌های جنایی است. در این میان، سیاست جنایی مشارکتی، بیش‌تر مورد توجه است؛ چه این‌که این سیاست، هم‌واره بر حضور مؤثر مردم و مداخله سازمان‌های مردم‌نهاد در حل قضایای جنایی تأکید می‌کند؛ اما مسأله این است که در افغانستان این سیاست، نهادینه نشده است. سیاست جنایی در این کشور با چالش‌های جدی سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی مواجه است. به دلیل همین موانع، تلاش‌های عملی برای مبارزه با جرم و جنایت، بی‌ثمر بوده و سیاست جنایی کشور در قبال این پدیده‌ها ناکام مانده است. حل این مسأله اهمیت فراوان دارد؛ زیرا هرگونه تصمیم‌سازی مؤثر و نهادینه‌سازی سیاست جنایی علمی، منوط به شناسایی موانع و چالش‌های فراروی است.

عنوان بررسی چالش‌های سیاسی و حقوقی سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان، مورد ارزیابی و تحقیق قرار نگرفته است؛ اما در برخی از نوشته‌ها، به گوشه‌هایی از مباحث سیاست جنایی پرداخته شده است. «دولت افغانستان و محو خشونت علیه زنان» مقاله‌یی است از دکتر غلام‌حیدر علامه، که در مجله عدالت، وزارت عدلیه افغانستان، شماره ۳۸، حمل ۱۳۸۵، صص ۶۱ تا ۷۰، به چاپ رسیده است. محتوای این اثر، تحت عنوان «سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان» در همایش ضیافت خرد دانش‌گاه کاتب سال ۱۳۸۸ ارائه شده است. نگارنده اظهار می‌دارد که «به هر میزانی که در دولت روحیه مردم‌سالاری وجود داشته باشد و به هر مقدار که دولت به ارزش‌های دموکراسی پایبند باشد، در همان کشور سیاست جنایی مشارکتی وجود دارد؛ اما به هر میزانی که دولت روحیه استبدادی داشته باشد، به همان میزان در آن کشور دیگر از سیاست جنایی جامعه‌یی یا مشارکتی خبری نخواهد بود. دولت در مقابله با جرم دیگر با مردم‌ش مشورت نمی‌کند. حکومت در نبرد با جرم به گفت‌وگو با تک‌گویی روی می‌آورد و در نهایت در برابر جرم تنها می‌ماند و در این نبرد شکست می‌خورد» (۶۳).

«سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان بزه‌دیده»، کتابی است از خانم معصومه سادات نورمحمدی، که در تهران: بنیاد میزان، به سال ۱۳۹۰، به نشر رسیده است. نویسنده این اثر، ابعاد خشونت علیه زنان در خانواده و اجتماع را به بحث گرفته و بر ضرورت اصلاح سیاست جنایی تقنینی افغانستان تأکید می‌کند (۷۵-۸۶).

«سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال بزه‌دیده‌گی اطفال در پرتو اسناد بین‌المللی»، از نگارنده این سطور است، که در سال ۱۳۸۹ به‌منظور اخذ درجه ماستری حقوق جزا و جرم‌شناسی در دانش‌گاه اهل‌بیت تهران، دفاع شده است. در این مقاله به انواع سیاست جنایی از جمله سیاست جنایی مشارکتی اشاره شده است (۲۳).

«پراگماتیسم سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان»، مقاله‌یی است از عسل عظیمیان و هم‌کاران، که در فصل‌نامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، سال ۱۳۹۶، شماره ۲۲، چاپ شده است. نویسندگان در این مقاله بیان می‌دارند که «در حکومت‌های مردم‌سالار، حاکمیت نقش غیرقابل انکاری را برای شهروندان در جریان دادرسی‌های قضایی قائل است و این نقش، حتا به مرحله پیش از وقوع جرم و پیش‌گیری از آن نیز توسعه می‌یابد» (۵۶). این نوشته‌ها، از چالش‌های سیاست جنایی مشارکتی سخن به میان نیاورده‌اند؛ بدین جهت خلای تحقیقی در این موضوع مشهود است.

مقاله حاضر، به‌منظور تسهیل در تصمیم‌سازی و باهدف بسترسازی سیاست جنایی مشارکتی مطلوب و اثرگذار، تلاش می‌کند، این مسأله را به بررسی بگیرد و پاسخ مناسبی ارائه نماید. این مفروض مطرح است که بخش عمده‌یی از این چالش‌ها جنبه سیاسی و حقوقی دارد؛ اما پرسش مهم این است که این موانع کدام است و سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان با چه چالش‌های حقوقی و سیاسی مواجه است؟

تحقیق حاضر، از نوع کیفی است. از طریق مواد کتاب‌خانه‌یی و با روش تحلیلی - توصیفی صورت گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که چالش‌های عمده سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در رویارویی با خشونت علیه زنان عبارت‌اند از: نارسایی حقوقی و خلأهای قانونی، اقتدارگرایی نظام حاکم سیاسی، امنیت‌گرایی سیاست جنایی و عوام‌گرایی سیاست‌گذاری جنایی و نقش محدود نهادهای مدنی.

طبیعی است که تلاش علمی اگر مورد توجه قرار بگیرد، هم در انکشاف ادبیات حقوقی و هم در بسترسازی سیاست جنایی مشارکتی و پذیرش حضور مردم و نهادهای مردمی در حل و فصل قضایای جنایی مفید خواهد بود.

## ۱. خلأها و نارسایی‌های حقوقی سیاست جنایی مشارکتی در افغانستان

سیاست جنایی مشارکتی، مبتنی بر سیاست جنایی تقنینی است. زمانی می‌توان به امکان مشارکت مردم و نهادهای مردمی در عرصه جنایی امیدوار بود، که زیرساخت قانونی لازم فراهم باشد. هرچند در افغانستان تلاش‌هایی برای تدوین قانون، در مورد خشونت علیه زنان صورت گرفته است؛ اما هنوز خلای حقوقی در برخ موارد مشهود است. این خلأ می‌تواند مانعی برای اجرای سیاست جنایی مشارکتی و دخالت مردم در حل و فصل قضایای جنایی به حساب آید.

افغانستان، اقدام به اتخاذ سیاست جنایی افتراقی، کرده است که محصول آن قانون منع خشونت علیه زنان است. این قانون از نقاط قوت خوبی برخوردار است. از خوبی‌های این قانون می‌توان به

تعریف عناوین جرمی، جرم‌انگاری مصادیق خشونت علیه زنان، اتخاذ تدابیر پیش‌گیرانه و حمایتی اشاره کرد؛ اما در عین حال کاستی‌های جدی در این قانون دیده می‌شود.

ابهام مفهومی برخی عناوین جرمی، به کاربردن نادرست عبارات حقوقی، حبس محوری شدید و نفی تدابیر تسهیل‌کننده جزایی، بعیدبودن اثبات موارد خشونت از نقاط ضعف این قانون است، که اجرای سیاست جنایی مشارکتی را با مشکل مواجه می‌کند.

جرم‌انگاری باید دقیق و با بار معنایی مشخصی باشد؛ اما در بند ۱۳ ماده ۵ قانون منع خشونت علیه زنان «تخویف»، جرم اعلام شده است. در تعریف آن بیان شده که: «تخویف، ارتکاب اعمال و حرکات یا استعمال الفاظی است، که موجب ایجاد رعب و ترس زن گردد». واقعاً معنای معین و اندازه متعارفی را نمی‌توان برای ترساندن به وسیله حرکات و کلمات، در نظر گرفت؛ هم‌چنین در ماده ۲۱ این قانون آمده است: «هرگاه زن بر اثر خشونت مجبور به خودسوزی یا خودکشی و یا استعمال مواد کیمیای یا زهری و یا سایر مواد ضررناک به خود گردد، عامل خشونت در صورت مجروحیت و معلولیت مجنی‌علیها به حبس متوسط و در صورت مرگ مجنی‌علیها، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیش‌تر نباشد، محکوم می‌گردد»؛ این در حالی است که منظور از اجبار به کار رفته در این ماده، متفاوت از اجبار شناخته شده، در علم حقوق است. موارد شبیه این، مجریان قانون را در حین اجرا، با تحجیر مواجه خواهد کرد.

از دیگر چالش‌های این قانون، می‌توان به توجه و تکرار بیش از حد به مجازات «حبس»، خصوصاً حبس‌های قصیر، به عنوان جزا یاد کرد؛ به طور نمونه در ماده ۲۳ به جرم لت و کوب زن از سوی شوهر اشاره شده است و جزای حبس قصیر تا سه ماه برای آن در نظر گرفته شده است. هم‌چنین در مواد ۳۱، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۳۳ و ۳۴ همین ایراد وجود دارد، که در برابر عمل ارتكابی جرمی، جزای حبس قصیر در نظر گرفته شده است؛ این در حالی است که بر اساس داده‌های جرم‌شناختی، حبس نه تنها راهی به رهایی از چرخه جرم و جنایت محسوب نمی‌شود، که در برخی موارد، براساس نظریه‌های معاشرت ترجیحی و برچسب‌زنی، جرم‌زا می‌باشد.

مسئله دیگری که در مورد نارسایی حقوقی، می‌توان به عنوان چالشی در برابر اجرای سیاست جنایی مشارکتی مطرح نمود، این است که راه‌های اثبات جرم در خشونت‌های خانه‌گی به روشنی بیان نشده است. در این موارد، زنان به شکل مضاعف متضرر می‌شوند؛ چه این که رسیده‌گی به این قضایا، از آن حیث که جرم‌انگاری و کیفرگذاری شده‌اند، به دادگاه و اگذار گردیده است و از آن جهت که سازوکار واقعی برای اثبات جرایم وجود ندارد، در دادگاه هم حکم مناسبی برای آن صادر نمی‌شود. این معضل، در خشونت‌های روانی بیش‌تر مطرح است؛ چه این که این نوع از خشونت‌ها، پنهانی است و در پشت درهای بسته خانه‌ها رخ می‌دهد. در فضای بسته و سرپوشیده، معمولاً دلایل اثباتی

نیز وجود ندارد؛ به‌خصوص اگر این خشونت‌ها آثار عینی نداشته باشد، اثبات جرم در محاکم بسیار مشکل و بعضاً غیر ممکن می‌باشد. در قوانین فعلی، راه‌کار حقوقی مشخصی برای پی‌گیری قضایی از این نوع اعمال خشونت پیش‌بینی نشده است؛ از این روی، تنها راه برای زنان، ترک منزل یا عدم تمکین است، که در این صورت، چون دلایل قابل اثباتی برای عدم تمکین خود ندارند و یا از بیان موضوع شرم می‌کنند ضمن محکومیت به بازگشت، مستحق پرداخت نفقه نیز نخواهند بود. برای همین، خشونت‌هایی از این دست، کم‌تر گزارش می‌شود.

ایراد دیگر این قانون که چالش جدی در برابر سیاست جنایی مشارکتی به حساب می‌آید، نفی تدابیر تسهیل‌کننده جزایی است. قانون‌گذار ماده ۴۲ این قانون با انگیزه تشدید برخورد با مرتکبان خشونت علیه زنان، به این امر دست زده است. در این ماده، تعلیق، عفو و تخفیف مجازات پیش‌بینی شده برای محکومان به مجازات در برابر جرایم خشونت‌آمیز علیه زنان، ممنوع دانسته شده است؛ درحالی‌که تدابیری مانند تعلیق مجازات، عفو و تخفیف جزاها از عوامل کارآمدی است که دارای آثار بسیار مثبت و مفید می‌باشد. تدابیر مذکور، به این دلیل درحقوق جزا پذیرفته شده است که همیشه راه اصلاح و ندامت مجرم نسبت به اعمال گذشته باز باشد و قاضی بتواند با استفاده از این تدابیر پاداشی مناسب به وی بدهد. دقیقاً شبیه همان نقشی که توبه برای گناه‌کاران در آموزه‌های اسلامی ایفا می‌کند؛ بنابراین، ممانعت از به‌کارگیری این تدابیر، خلاف اصول حاکم برحقوق جزا است؛ اما این ممنوعیت دست میانجی‌گران و کنش‌گران عرصه سازش و مصالحه را خواهد بست؛ به‌خصوص که متون قانونی نسبت به مشارکت مردم و نهادهای مردمی، تصریح نکرده است؛ بدین ترتیب مشاهده می‌شود که خلای قانونی در کشور به عنوان یک چالش در زمینه شکل‌گیری سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان به حساب می‌آید.

## ۲. اقتدارگرایی نظام‌های سیاسی حاکم

انسان، موجود آزاد و خودمختار است؛ اما آزادی بدون قید او، نمی‌تواند برای حیات جمعی بشر، خیری به ارمغان آورد. استفاده حد اکثری از آزادی، ممکن است کشاکش خونی را که بر پایه تضاد منافع شکل می‌گیرد، رقم زند؛ به همین دلیل، وجود قدرت برتر و مهارکننده‌ی لازم است؛ از این رو، انسان‌ها، در یک قرار جمعی به وجود دولت مقتدر رضایت داده‌اند. درواقع، دولت محصول کوشش سنجیده انسان است و اقتدار خود را از رضایت مردمی می‌گیرد (عالم؛ ۱۳۸۹: ۱۸۱). بخشی از صلاحیت دولت، محدودکردن آزادی انسان، برای تأمین امنیت است؛ اما این امر، بایستی تنها به اندازه ضرورت انجام شود. خاصیت قدرت، انحصارگرا و اقتداری است «قدرت اجبارگر، برای به دست‌آوردن رضایت، ابزار جسمی به کار می‌برند و یا تهدید به استفاده از آن می‌کنند» (همان؛ ۱۸۱).

در طول تاریخ حکومت‌ها با این ویژگی ظاهر شده‌اند. نظام‌های حاکم هم‌واره در پی گسترش سلطه و حاکمیت خود بوده‌اند. اشخاصی که در مسند قدرت قرار دارند، معمولاً نیروی رقیب را بر نمی‌تابند (دای فولادی؛ ۱۳۷۷: ۷۶). «تجربه نشان داده است که وقتی کسی بر اریکه قدرت یا تخت سلطنت نشست، اولین بیماری‌یی که به سراغش می‌رود، تمامیت‌طلبی است» (شجاعی؛ ۱۳۸۸: ۸۵).

نظام سیاسی حاکم بر یک جامعه و نوع نگاه مسؤولان دولتی نسبت به مردم و توان‌مندی‌های آنان، تأثیر مستقیمی بر سیاست‌های آن کشور در عرصه‌های مختلف، از جمله سیاست جنایی، خواهد داشت. بین نظام سیاسی و مشارکت مردمی رابطه معنا داری برقرار است؛ به گونه‌یی که اگر نظام سیاسی به سمت مردسالاری حرکت کند، میزان مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی افزایش پیدا می‌کند و به تبع آن مشارکت نهادهای مدنی در سیاست جنایی بیش‌تر می‌گردد؛ اما در نظام اقتدارگرا، مشارکت محدود شده و «جامعه مدنی هیچ حق و اختیاری در پاسخ‌دهی به جرم و انحراف ندارد» (لاژرژ؛ ۱۳۸۲: ۶۸). هرچه اقتدارگرایی بیش‌تر باشد، مشارکت محدودتر است؛ زیرا دولت اقتدارگرای فراگیر بر تمام فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی کنترل دارد. تمام مظاهر قدرت در اختیار جریان حاکم است. حاکمیت، از طریق ایدئولوژی، فشار و تبلیغات، اراده و منویات خود را بر افراد جامعه تحمیل می‌کند (قاضی شریعت‌پناهی؛ ۱۳۸۸: ۶۶). تبلیغات، ادراک جامعه را نسبت واقعیت‌های اجتماعی تخریب می‌کند (عالم؛ ۱۳۸۹: ۷۹). حکومت با استفاده از ابزارهای رسمی و سرکوب‌گر به قیومیت جامعه و شهروندان اهتمام می‌ورزد. در این نظام، جلوه‌های مختلفی از سیاست کیفری سزادهنده شکل می‌گیرد. تسامح صفر رونق می‌یابد. بر عناوین مجرمانه افزوده می‌شود. تورم کیفری به اوج می‌رسد. امنیت‌گرایی در سیاست جنایی ضروری پنداشته می‌شود. مشارکت مردم در فرایند کیفری نادیده گرفته می‌شود و حتی آموزه‌های سیاست جنایی مانند پیش‌گیری از جرم، حالت وضعی به خود گرفته، از جنبه‌های اجتماعی تهی می‌گردد. در این روی‌کرد، رابطه حکومت با شهروندان تضعیف شده و حاکمیت به عنوان جریان سلطه‌گر و انحصارطلب، در فکر حفظ و بقای خود می‌باشد (دارابی و نجفی‌توانا؛ ۱۳۹۵: ۱۷۷).

البته، قدرت در تمام نظام‌های سیاسی چنین نیست. هرچند روی‌کردها و سیاست‌گذاری‌های کشورها متأثر از نوع نظام سیاسی است؛ اما در مدل دموکراتیک، اقتدارگرایی در عرصه‌های مختلف محدود است. در این مدل، سیاست جنایی مبتنی بر عقلانیت، تجربه، واقع‌گرایی و به‌خصوص داده‌های علمی استوار است، که خواهان حداقل مداخله کیفری در زندگی مردم می‌باشد (ایروانیان؛ ۱۳۹۲: ۲۳۵). در این نوع از سیاست جنایی، راه‌بردها براساس مطالعات تجربی علوم جنایی شکل گرفته و مبتنی بر حفظ حقوق و آزادی‌های افراد می‌باشد. در نظام مردم‌سالار، مداخله در امور افراد و جامعه در حد ضرورت صورت می‌گیرد (نور محمدی؛ ۱۳۹۰: ۷۸).

در این نظام، انگیزه حکومت‌گران تأمین حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم بوده و هزینه نظام را صرف اعتلای فرهنگ، رفاه، بهداشت و رضایت‌مندی مردم در جامعه می‌کند. در این رویکرد امنیت از دل مشروعیت، رفاه و رضایت‌مندی آحاد مردم مطالبه می‌شود. کنترل بزه‌کاری از ره‌گذر تغییر در شرایط زنده‌گی اقتصادی و فرهنگی مردم و مدیریت عوامل جرم‌زای اجتماعی دنبال می‌گردد. در این میان جای‌گاه ویژه‌یی برای مشارکت مردم و نهادهای مردمی در تمام عرصه‌ها، از جمله مقابله با پدیده‌های مجرمانه قایل می‌باشند. درواقع، «شهروندان یگانه‌شده در یک جامعه دموکراتیک، این توانایی را دارند که محیط اجتماعی خود را سامان دهند» (هابرماس؛ ۱۳۸۶: ۹۳).

در افغانستان، این ظرفیت وجود دارد، که نظام‌های سیاسی حاکم، به سمت اقتدارگرایی کشیده شود؛ با این‌که ساخت سیاسی کشور در قالب «جمهوری اسلامی» ایجاد شده است؛ اما این قالب در بستر فرهنگی و اجتماعی استبدادزده‌یی شکل گرفته است. تاریخ گذشته این سرزمین، بستری برای تحقق واقعیت‌های امروزی است.

این حوزه فرهنگی، همواره آستن نظام‌های خودکامه بوده است (غبار؛ ۱۳۹۲: ۷۵). برای همین، در کشور ما مرز بین مردم‌سالاری و اقتدارگرایی، بسیار نزدیک است.

در افغانستان، هرچند نظم جدید سیاسی در تقابل با بنیادگرایی ایجاد شده و با شعار دموکراسی به میدان آمده است؛ اما واقعیت این است که هنوز نهادینه‌شدن دموکراسی در افغانستان، زود هنگام است. موانع و چالش‌های گسترده‌یی در برابر مردم‌سالاری نهفته است. ذهن و ضمیر دولت‌مردان افغانستانی با مؤلفه‌های اساسی دموکراسی آمیخته نیست. «دموکراسی افغانی، با تفکر قبیله‌یی عجین شده و احتمالاً سیر قهقرایی را خواهد پیمود» (وفایی‌زاده؛ ۱۳۹۳: ۳۰۲). مردم‌سالاری یکی از شاخصه‌های جوامع سیاسی مدرن به حساب می‌آید. اجرای این مقوله مدرن در یک بستر به‌شدت سنتی و محافظه‌کار، امر ساده و آسانی نیست؛ به همین دلایل، نظام سیاسی افغانستان، همواره به سمت اقتدارگرایی در گذر بوده است. چرخش به سوی اقتدارگرایی، چالشی است در برابر شکل‌گیری یک سیاست جنایی مشارکتی. درواقع می‌توان اظهار داشت که در پی این چالش، سهمی از جلوه‌های مردم‌سالاری نصیب سیاست جنایی کشور نگردیده است. سیاست جنایی کشور با رویکرد اقتدارگرایی گذشته، هم‌چنان رسمی، دولتی و اقتدارگرا تنظیم شده است، که مردم و نهادهای مردمی مشارکت کم‌رنگی دارند.

این امور، می‌رساند که تصمیم‌سازان حاکم بر افغانستان، میانه‌مناسبی با مشارکت مردمی در عرصه سیاست جنایی ندارند. این واقعیت، هم از نحوه قانون‌گذاری‌های حبس‌محور و سرکوب‌گر افغانستان روشن است و هم به صراحت در اظهارات دولت‌مردان کشور بیان شده است؛ چنان‌که حامد کرزی در مکتوب فرمان تقنینی شورای اصلاحی گفته است: «موضوعات جزایی مطابق احکام قانون

صرف در محاکم مورد رسیده‌گی قرار می‌گیرد. مصالحه در موضوعات اجرایی اعتبار قانونی ندارد» (فرمان تقنینی: ۱۳۸۲: مواد ۱ و ۲).

به هر ترتیب، یکی از چالش‌های مهم حقوقی و سیاسی در برابر ایجاد و توسعه سیاست جنایی مشارکتی در رویارویی با خشونت علیه زنان، اقتدارگرایی نظام‌های سیاسی است. این چالش در افغانستان جدی است.

### ۳. عوام‌گرایی

اگر سیاست جنایی را به مفهوم «پاسخ‌های سازمان‌دهی‌شده هیئت اجتماع به پدیده‌های مجرمانه» تعبیر کنیم، این تأسیس حقوقی، زمانی می‌تواند مفید و معیاری باشد، که بر آموزه‌های علمی و داده‌های جرم‌شناختی و بزه‌دیده‌شناختی استوار گردد. سیاست جنایی وقتی به اهداف مورد نظر دسترسی پیدا می‌کند، که مبتنی بر عقلانیت، سنجیده‌گی و مسبوق به مطالعات کمی و کیفی بوده و از ساز و کارهای منعطف عینی و اجتماعی برخوردار باشد (نجفی ابرند آبادی؛ ۱۳۹۲: ۳۴).

به نظر می‌رسد روی‌کرد قانون‌گذاران و تصمیم‌سازان در افغانستان چنین نیست. روی‌کرد و همین‌طور رویه حاکم در افغانستان، معطوف به «سیاست جنایی عوام‌گرا» بوده است. سیاست جنایی عوام‌گرا، اغلب به‌دور از خردورزی، جامع‌نگری و اثبات‌پذیری بوده و فاقد مبانی علمی و جرم‌شناختی می‌باشد. این سیاست، از شاخصه‌های پوپولیستی برخوردار بوده و بیش‌تر احساسی، مقطعی، روزمره، سیاست‌زده، تسکینی و غالباً تحت تأثیر افکار عمومی دست‌کاری‌شده جریان‌های مذهبی، گروه‌های فشار، رسانه‌ها و ... می‌باشد.

از این رو، تمام کارگزاران این عرصه، به شمول دولت، جامعه، نهادهای مدنی، بیش از آن‌که به فکر حل مسأله بوده و راهی به رهایی از بُن‌بست نظام عدلی و قضایی بجویند، متأثر از وقوع پدیده دل‌خراش جرمی، ذهنیت بی‌قرار عامه و فضای بر ساخته‌شده رسانه‌یی و ... بوده، موقف متزلزلی را اتخاذ می‌نمایند.

این واقعیت را در افغانستان در دو سوی تصویب و عدم تصویب «قانون منع خشونت علیه زنان»، به خوبی مشاهده نمودیم؛ هم‌چنان‌که در این اواخر جنجال بر سر دفاع از قانون حمایت از حقوق طفل و مخالفت با آن هویدا شد؛ به‌گونه‌یی که هم موافقان تصویب قانون و هم مخالفان آن، تحلیل علمی از مفاد و مضرات قانون نداشته و صرفاً با نگاه عوام‌گرایانه به موضوع نگرسته و بر اساس ملاحظات سیاسی، منافع سمتی و صنفی، موضع‌گیری نمودند. هردو جریان موافق و مخالف، بیش‌تر متأثر از مطالبات آنی مخاطبان خود بوده و این موضوع را «وجه‌المعامله داد و ستدهای سیاسی» خویش قرار دادند. طرفین دعوا، استناد علمی، سنجیده و خردپذیر در دفاع از اندیشه‌ها و انگیزه‌های

خود در زمینه تصویب و یا عدم تصویب این قوانین، ارائه نکردند. هرچند در صف‌بندی عمومی، یک‌دسته صورت دفاع از حقوق اطفال و زنان را برای خود می‌تراشند و دسته دیگر جامعه حمایت از دین و ارزش‌های دینی را بر تن می‌کنند و تحت این ردا، بر موافقان تصویب قانون حمایت از اطفال، می‌تازند.

در عمل نیز همین امر مشاهده می‌شود. در صورت وقوع پدیده تراژیک خشونت ضدبشری علیه یکی از زنان قربانی خشونت، بسیاری از افراد تحصیل کرده، نهادهای مدنی، حقوق‌دانان و ...، در واکنش تند، احساسی و هیجانی، این جنایت را محکوم می‌کنند؛ اما با فروکش کردن موج احساسات، قضیه را به باد فراموشی می‌سپارند. در نقطه مقابل بسیاری از متولیان امور مذهبی نیز این‌گونه‌اند. آن‌ها در برابر انحراف و شائبه فساد اخلاقی مواضع تند و خشن اتخاذ می‌کنند؛ اما در برابر بزرگ‌ترین جنایت‌ها و قانون‌شکنی‌ها، سکوت می‌کنند.

روی‌کرد پوپولیستی به قضایا، معلول بحران آگاهی و نبود خرد نقاد در کشور است. بحران آگاهی، محصول نابه‌سامانی اجتماعی و ضعف مراکز آموزشی، به‌ویژه نهادهای تحصیلات عالی است.

در افغانستان هرچند مدتی است نهادهای تحصیلی رونق گرفته است؛ اما مطالعات علمی مناسبی مخصوصاً در موضوعات جنایی صورت نگرفته‌است. ایدیولوژیک‌بودن ذهنیت جامعه، وجود رابطه دانش و قدرت در ساختار نظام، سیاسی و حتا قومی‌شدن دانش، رشد گروه‌های فشار، گسترش شکاف‌های قومی و ... سبب شده است، که در سیاست‌گذاری‌ها، توجه کم‌تری به داده‌های علمی و نتایج مطالعات حقوقی صورت بگیرد؛ از این‌رو، در کشور ما نوعی سیاست جنایی پوپولیستی مشاهده می‌شود؛ بدین معنا که سیاست جنایی از فاز علمی خارج شده به مصلحت‌گرایی سیاسی پرداخته است. جریان‌های تصمیم‌ساز، بیش از آن‌که به مبانی علمی و نتایج عملی پالیسی‌ها و قوانین توجه نمایند، به ذایقه عمومی برساخته اصحاب قدرت و گروه‌های فشار، توجه دارند؛ از این‌رو، عوام‌گرایی، در افغانستان از چالش‌های سیاست جنایی مشارکتی به‌خصوص در قبال خشونت علیه زنان، به حساب می‌آید.

#### ۴. امنیت‌گرایی و تأثیر منفی

یکی از چالش‌های سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در رویارویی با خشونت علیه زنان، امنیت‌گرایی است. در افغانستان، حجم تهدیدهای امنیتی بسیار بالا است؛ برای همین، مسأله تأمین امنیت کشور، جامعه و شهروندان، یکی از دغدغه‌های مهم و به حق مسؤولان کشور به حساب می‌آید.

افغانستان، چندین دهه گرفتار ناامنی است. بحران امنیت، ریشه‌ی‌ترین بحران این کشور به حساب می‌آید. در دوره جدید، حکومت افغانستان، دولت‌های هم‌سو و نهادهای بین‌المللی تلاش‌های زیادی برای تأمین امنیت به خرج داده‌اند؛ اما، مردم افغانستان هنوز در بحران ناامنی به سر می‌برند. خواست و نیاز مبرم مردم، تأمین امنیت است.

این نکته قابل یادآوری است که امروزه، امنیت تنها جنبه سخت‌افزاری ندارد، که با نیروی قهرآمیز نظامی قابل تحقق باشد. امنیت، در نگاه کلاسیک و سنتی، جنبه سلبی داشته و بر نفی تهدیدهای امنیتی و فیزیکی تکیه داشته است (عباس‌زاده؛ ۱۳۹۰: ۳۶)؛ برای همین، در تأمین آن از ابزارهای صرفاً دولتی و کاربست قوای قهریه نظامی بهره می‌برده‌اند. این تصور از امنیت، هنوز، ذهنیت دولت‌مردان و مسؤولان امنیتی افغانستان را به خود درگیر کرده است. در افغانستان، ذهنیت غالب، امنیت را محصول کاربرد زور و قدرت دانسته و دولت را مسؤول انحصاری به کارگیری قدرت مشروع، برای تأمین امنیت می‌دانند. چنین تصویری از امنیت، نه تنها در میان جامعه سنتی، رهبران جهادی و نیروهای نظامی کشور مشاهده می‌گردد؛ که برخی تحصیل‌کرده‌گان و حقوق‌دانان جامعه ما نیز بدان باورند.

واقعیت این است، که در جهان کنونی، نگاه‌ها به مقوله امنیت تغییر کرده است. امروزه امنیت سرنیزه پولیسی مطلوب و ره‌گشا نیست. در روی‌کرد جدید، امنیت، توسعه مفهومی یافته است. در این روی‌کرد، دولت تنها مرجع و هدف امنیت نیست. دولت، با ابزارهای قدرتی که در اختیار دارد، از ظرفیت بالایی برای تهدید امنیت برخوردار می‌باشد. در این ره‌یافت، دولت، یکی از عوامل ناامنی قلم‌داد می‌شود.

در روی‌کرد تازه، مفهوم امنیت، از امنیت دولت و دولتی به امنیت مردم، افراد و گروه‌ها در کنار دولت، توسعه یافته است و بار اجتماعی پیدا کرده است؛ هم‌چنین امنیت، از مفهوم دولتی به دایره وسیع‌تر زنده‌گی جمعی در یک محیط توسعه یافته که شامل محیط زیست آدمی یا زیست‌کره نیز می‌گردد، نقل معنا داده است (عباس‌زاده؛ ۱۳۹۰: ۳۴). این توسعه مفهومی، مهم است؛ چه این‌که امنیت، در این نگاه، از جنبه صرفاً نظامی و فیزیکی به ساحت‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسعه یافته و به ابعاد گوناگون حیات آدمی تسری یافته است. در ره‌یافت تازه امنیتی، افراد در مقابل بلایای طبیعی، خطرات زیست‌محیطی، بحران‌های اقتصادی و معضلات بی‌کاری و ... صیانت می‌شوند و امنیت، به جای سمت‌گیری کنترولی و دستوری از بالا به پایین، روند تشویقی و مردمی به خود گرفته و از لایه‌های پایین جامعه نشأت می‌گیرد (همان؛ ۳۶).

در این نگاه، تأمین امنیت صرفاً ختم جنگ، صیانت از تمامیت ارضی، حفظ اقتدار دولت و رفع تهدیدهای فیزیکی نیست؛ بل که، سخن از عوامل متعدد اثرگذار بر مقوله «امنیت‌پایدار» است. این عوامل، اغلب جنبه نرم‌افزاری دارد و در عرصه‌های فرهنگ، اقتصاد، سیاست و اجتماع تجلی می‌یابد. در بحث امنیت پایدار، سخن از حق امنیت شهروندان است نه «امنیتی‌شدن فضای زنده‌گی»؛ به همین جهت، نظامی‌گری در اولویت کاری مدیران اجتماع قرار ندارد. در بحث امنیت پایدار، مؤلفه‌هایی هم‌چون حفظ محیط زیست، توسعه آموزش و پرورش، ارتقای سطح بهداشت، سلامت و معیشت، گسترش روحیه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، تقویت روحیه هم‌پذیری، تأمین رضایت‌مندی از زنده‌گی در ساحت فرد و اجتماع، حفظ سرمایه‌های اجتماعی و تأمین حقوق شهروندی و دیگر شاخص‌های «جامعه ایمن» که در اسناد شورای توسعه اجتماعی ملل متحد و کنگره‌های پیش‌گیری از جرم مطرح شده است، دخیل و مد نظر می‌باشند. طبیعی است که در این موارد، تنها اصحاب قدرت، نخبه‌گان سیاسی و فرمان‌دهان نظامی و انتظامی مسؤول تلقی نمی‌شوند (همان: ۱۳۹۰: ۳۵). در این روی‌کرد، تمام شهروندان و هیئت اجتماع، در قبال امنیت سهیم بوده و «گروه مرجع» قلم‌داد می‌گردند. امنیت‌پایدار نه امر دولتی، که مقوله جامعه‌وی بوده و محصول نظم برخاسته از تعامل مردم و نهادهای مردمی با دولت است.

در افغانستان تلاش‌ها برای تأمین امنیت نافرجام است. تصویر غیرواقعی از امنیت، ارمغانی برای مردم نداشته است. به رغم گذشت چندین سال از فعالیت‌های دولت، هنوز چشم‌انداز روشنی از حضور هیچ‌یک از مؤلفه‌های امنیت‌پایدار در زنده‌گی مردم دیده نمی‌شود. شکل‌گیری نظم نوین در کشور، رواج شهرنشینی، ارتقای آموزش، افزایش سواد عمومی، گسترش تفکر انتقادی و رشد روحیه مطالبه‌گری، واقعیت‌های عینی را در افغانستان تغییر داده است. در این شرایط متغیر، توقع تحقق امنیت پایدار با روش نظامی، خیال ساده‌انگارانه است. دولت با استفاده از امکانات مالی و تسلیحاتی جامعه جهانی قادر به تأمین امنیت فیزیکی نبوده است. ادامه این روند دور باطل تجربه‌های ناموفق گذشته است.

امروزه در بسیاری از کشورها موج تازه‌یی از اقدامات بزه‌کارانه، با تمرکز بر آماج خاص، قومی، اعتقادی و مذهبی برای از بین بردن امنیت عمومی و ایجاد احساس ناامنی شکل گرفته است. این امر، چالش جدی برای نظام عدالت کیفری کشورها به وجود آورده است.

امنیت‌گرایی در تعریف جرایم و انحرافات تغییر ایجاد کرده (صدر توحیدخانه؛ ۱۳۹۲: ۴۸۱)؛ و موجب تعریف موسع و قیاس‌پذیر از جرم می‌گردد (مارتی؛ ۱۳۹۳: ۲۶۴)؛ علاوه‌براین، پاسخ به پدیده مجرمانه هم تغییر ماهیت داده، از پاسخ‌های جامعه‌وی به پاسخ‌های دولتی، تبدیل می‌شوند؛ در نتیجه این تغییر نگرش «تعاملات میان حکومت و جامعه مدنی را به سطح حداقلی تنزل می‌دهد و به‌شدت

مداخله نظام اجتماعی و مشارکت آن در سیاست جنایی را به حاشیه می‌راند و از این طریق پاسخ‌های کیفری سرکوب‌گر به‌عنوان اهرم و بازوی اجرایی تأمین امنیت، بر پیکره نظام عدالت کیفری تحمیل می‌گردد» (قناد؛ ۱۳۹۶: ۳۹). این امر در سیاست جنایی موجب شکل‌گیری مفهوم «امنیت‌شناسی» شده است (نجفی ابرند آبادی؛ ۱۳۹۱: ۱۴).

شاخصه‌هایی همچون: استفاده از پاسخ دولتی به جای تدابیر جامعه‌وی، گسترش عناوین مجرمانه، استفاده افراطی از ابزارهای قهرآمیز، افزایش کنترل پولیسی، توجه به پیش‌گیری‌های وضعی، کم‌رنگ‌شدن تعامل نهادهای عدلی و قضایی با نهادهای مردمی و ... از مؤلفه‌های سیاست جنایی امنیت‌گرا است. در سیاست‌جنایی امنیت‌گرا حق حیات، حق خلوت و حریم خصوصی و حق آزادی شخصی مورد تعرض قرار می‌گیرند (رضوانی؛ ۱۳۹۱: ۵۶).

بدین ترتیب، نفوذ امنیت‌گرایی در سیاست جنایی، به هر دلیل و توجیهی که انجام شود، چالشی در برابر مشارکت مردم و نهادهای مردمی به حساب می‌آید.

بر اساس مطالعات علمی، تجربه ناموفق گذشته، تورم کیفری، ناکارآمدی سیاست کیفری قهرآمیز، تغییر روی‌کردها، هم‌نسبت به سیاست جنایی ضروری است و هم‌نسبت به مقوله امنیت در کشور لازم است. امنیت، این نیاز همیشگی، تنها با هم‌کنش پویا و تعامل سازنده همه شهروندان قابل تحقق است. راه رسیدن به آن، جلب رضایت عمومی، تأمین «حقوق شهروندی» و پذیرش مشارکت مردم و نهادهای مردمی در سیاست جنایی است. اگر قانون‌گذاران و تصمیم‌سازان خواهان تحول در عرصه امور امنیتی و جنایی می‌باشند، باید این پدیده اجتماعی را از مجرای طبیعی و اجتماعی آن دنبال نمایند.

## ۵. محدودبودن نقش نهادهای مدنی اثرگذار

نهادهای مدنی، یکی از عناصر اثرگذار در دنیای کنونی است. نهادهای موجود یک جامعه را از نظر نیروهای دخیل در شکل‌گیری و کارکرد آنها، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی. نهادهایی که مستقیم یا غیرمستقیم توسط دولت شکل گرفته‌اند. دیگری، نهادهایی که خارج از حوزه قدرت سیاسی، توسط مردم، با هدف دستیابی به برخی از اهداف و نیازها، سازمان یافته‌اند. شکل‌گیری نهادهای غیردولتی،<sup>۲</sup> به معنای جدید آن، ریشه در تاریخ تحولات مغرب‌زمین از قرن هفدهم به بعد، دارد (بشیریه؛ ۱۳۸۰: ۹۳)؛ اما با مرور زمان از قرن هیجدهم به بعد، به سایر کشورها راه می‌یابد. هرچند در گذشته نیز نهادهای سنتی بین مردم حضور داشته است؛ اما نهادهای مدنی امروزی، ماهیت و شاخصه‌های متفاوتی دارند. استقلال نسبی از دولت و ایفای نقش رابط میان دولت و مردم،

<sup>۲</sup>. NGOs

شکل‌گیری به طور مستقیم از سوی مردم و تلاش برای قاعده‌مند ساختن مشارکت مردم در عرصه‌های عمومی و اثرگذاری بر قدرت سیاسی را می‌توان از مهم‌ترین شاخصه‌های این نهادها دانست (رزاقی؛ ۱۳۷۸: ۱۵۷).

در افغانستان نظام جدیدی بر مبنای دموکراسی شکل گرفته است؛ اما این نظام در یک بستر کاملاً سنتی، مذهبی و قبیله‌یی به‌وجود آمده است، که بافت فرهنگی و ساخت اجتماعی محافظه‌کار داشته و با مظاهر دنیای مدرن، میانه خوبی ندارد؛ به همین دلیل دموکراسی با موانع جدی مواجه شده و سمبول‌های آن نهادینه نشده است؛ بدین ترتیب، جای‌گاه جامعه مدنی در افغانستان تثبیت نشده است. نهادهای جامعه مدنی، هنوز هم دارای نقش و جای‌گاه مشخصی در افغانستان نیستند. موانع زیادی بر سر راه تحقق و اثبات جامعه مدنی در افغانستان وجود دارد. در افغانستان جدا از عواملی هم‌چون: جنگ، تروریسم، افراط‌گرایی، قبیله‌گرایی، بی‌سوادی، فقر و ...، فرهنگ سیاسی استبدادزده و درک اقتدارگرایانه از روابط قدرت در این کشور، چالش بزرگی در برابر نهادهای مدنی محسوب می‌شود.

از یک‌سو قابل یادآوری است، که نهادهای جامعه مدنی افغانستان دارای نقص‌ها و ضعف‌های درونی زیادی می‌باشند، که کارایی این نهادها را محدود کرده است. در افغانستان نهادهای مدنی اغلب خودجوش و رضاکار نمی‌باشند و این نهادها استقلال ندارند. از نظر فکری و مادی وابسته‌گی شدید به کشورهای غربی دارند (خطیبی؛ ۱۳۹۷/۱۰/۱۰)؛ از سوی دیگر، کار نهادهای جامعه مدنی اغلب روشن‌مند و هم‌آهنگ نیست. فعالیت این نهادها ناهم‌آهنگ، نمادین، پروژه‌یی و تبلیغاتی می‌باشد.

تمرکز قدرت نزد دولت در افغانستان، درک پدرسالارانه‌یی از قدرت را در این سرزمین به‌وجود آورده است. این رهیافت سبب شده تا هم‌واره موضوع مشارکت در این کشور، ماهیت دولتی داشته و اکثر امور از طریق سازوکارهای دولتی انجام شود؛ بدین ترتیب، تشکیل نهادهای مردمی مهم‌ترین چالش فراروی قدرت سنتی دولت، تلقی شده و دولت‌ها از ابزارهای مختلف برای تضعیف نهادهای مدنی استفاده کند.

دولت با دخالت مستقیم و غیرمستقیم در فعالیت نهادهای غیردولتی، سوءاستفاده از نیاز اقتصادی نهادها، نفوذ در بدنه نهادها، دخالت در تعیین رهبری نهادهای مدنی، استفاده ابزاری از نهادها برای توجیه سیاسی و ایدئولوژیک اقدامات خود، تبدیل نهادهای غیردولتی به پیمان‌کاران دولتی و ...، اعتبار و کارایی نهادهای مدنی را کاهش داده است.

این امر، چالشی در برابر سیاست جنایی مشارکتی جامعه‌وی بوده و یکی از بازوان این تأسیس را تضعیف و ناتوان می‌نماید؛ زیرا مشارکت مردم با اقتدارگرایی نظام حاکم قابل جمع نیست. دولت‌های

اقتدارگرا، قدرت را انحصاری دانسته و با مشارکت مردم و سازمان‌های مردم نهاد مخالف اند. بخصوص اگر این نظام رویکرد فقهی اتخاذ نماید، در این صورت، جمع بین سیال بودن سیاست جنایی مشارکتی و برخی آموزه‌های فقهی مشکل است. در سیاست جنایی غیر منعطف سازوکارهای مشارکتی محدود خواهد شد. نارسایی‌های حقوقی نیز سبب شده است چوکات مشارکت روشن نبوده و از ظرفیت‌های پیش‌بینی شده برای مداخله سازمان‌های مردم نهاد استفاده مناسب صورت نگیرد. امنیت‌گرایی و عوام‌گرایی در عرصه سیاست جنایی از عوامل عمده‌ی است که قانون‌گذاران و مجریان قانون را وا داشته است به داده‌های علمی و مطالعات جرم‌شناختی بی‌توجه بوده و بر سازوکارهای دولتی، پولیسی و امنیتی بیش‌تر متمرکز شوند؛ در نتیجه به همان پیمانه از مشارکت مردم و سیاست جنایی مشارکتی جامعه‌وی فاصله بگیرند.

### نتیجه‌گیری

واقعیت این است، که تدابیر رسمی و دولتی در رویارویی با پدیده‌های مجرمانه، به خصوص قضایای خشونت علیه زنان، به تنهایی نمی‌تواند ثمربخش باشد و میوه شیرین امنیت و آرامش را به ارمغان آورد. تجربه ناموفق دولت در برخورد با مجرمان، ضرورت همراهی مردم و نهادهای مردمی را به دولت گوش‌زد می‌کند. در همین راستا، بسیاری از اندیش‌مندان علوم جنایی اتخاذ سیاست جنایی مشارکتی را توصیه کرده‌اند.

سیاست جنایی، پاسخ سازمان‌دهی شده هیئت اجتماع در برابر پدیده‌های جنایی است. مطالعات علمی و تجربه عملی کشورها نشان داده است، هرگونه سیاست‌ورزی جنایی، در قبال پدیده‌های مجرمانه، نمی‌تواند بدون مشارکت مردم و نهادهای مردمی، اثرگذار باشد؛ از این‌روی، «سیاست جنایی مشارکتی»، که مبتنی بر حضور و مشارکت مردم و نهادهای مردمی در حل و فصل قضایای جنایی است، بیش‌تر مورد توجه اندیش‌مندان این عرصه، قرار گرفته است؛ در افغانستان اما این سیاست، با چالش‌های جدی سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی مواجه است.

دست‌آمد این تحقیق نشان می‌دهد که مهم‌ترین‌ترین چالش حقوقی و سیاست در برابر سیاست جنایی مشارکتی، عبارت است از خلأهای حقوقی، اقتدارگرایی نظام حاکم سیاسی، امنیت‌گرایی شدید در رویکرد نظام، عوام‌گرایی سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان عرصه‌های جنایی و نقش محدود و کم‌رنگ نهادهای مدنی و سازمان‌های مردم نهاد. این چالش‌ها سبب شده است، که سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان شکل نگیرد و تلاش‌های عملی برای مبارزه با جرم و جنایت، بی‌ثمر باشد و سیاست جنایی کشور در قبال این پدیده‌ها ناکام بماند.

### سرچشمه‌ها

۱. ایروانیان، امیر. (۱۳۹۲). **نظریه عمومی سیاست‌گذاری جنایی**. چاپ اول. تهران: شهر دانش.
۲. بشیریه، حسین. (۱۳۸۰). **درس‌های دموکراسی برای همه**. چاپ اول. تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
۳. خطیبی، احمد ارشاد. (۱۳۹۸/۱۰/۱۰) «جامعه مدنی افغانستان در یک نگاه». قابل دسترس در تارنمای: <http://www.jomhornews.com/fa/article/61203>
۴. دارابی، شهرداد. نجفی‌توانا. علی. (۱۳۹۵). «مطالعه تطبیقی پیش‌گیری از جرم در مدل‌های مردم‌سالار و اقتدار‌گرای سیاست جنایی». ایران - تهران: مجله علمی - پژوهشی حقوق تطبیقی، سال اول. شماره ۱۰۵.
۵. دای‌فولادی، عبدالعدل. (۱۳۷۷). **افغانستان قلمرو استبداد**. چاپ اول. کابل: فدراسسیون آزاد ملی.
۶. رضاقلی، علی. (۱۳۷۷). **جامعه‌شناسی خودکامه‌گی**. چاپ هفتم. تهران: نشر نی.
۷. رضوانی، سودابه. (۱۳۹۱). **مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم**. چاپ اول: تهران: بنیاد میزان.
۸. شجاعی، سید مهدی. (۱۳۸۸). **دموکراسی یا دموقراضه**. چاپ سوم. تهران: کتاب نیستان.
۹. صدر توحیدخانه، محمد. (۱۳۹۲). **حقوق در چنبره دشمن، از سیاست آمریکایی جنگ با ترور تا نظریه آلمانی حقوق کیفری دشمنان در تازه‌های علوم جنایی**. چاپ اول. تهران: انتشارات میزان.
۱۰. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۸۹). **بنیادهای علم سیاست**. چاپ بیست‌ویکم. تهران: نشر نی.
۱۱. عباس‌زاده، هادی؛ کرمی، کامران. (۱۳۹۰). «**سرمایه اجتماعی و امنیت ملی پایدار**». ایران - تهران: فصل‌نامه مطالعات راهبردی. سال چهاردهم. شماره اول. شماره مسلسل ۵۱.
۱۲. غبار، میر غلام محمد. (۱۳۹۲). **افغانستان در مسیر تاریخ**. چاپ هشتم. تهران: انتشارات عرفان.
۱۳. فرمان تقنینی رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان در مورد حدود وظایف و صلاحیت شورای صلحیه. تاریخ صدور ۱۳۸۲. مواد ۱ و ۲.
۱۴. قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). **بایسته‌های حقوق اساسی**. چاپ سی‌وششم. تهران: بنیاد میزان.

۱۵. قناد، فاطمه؛ اکبری، مسعود. (۱۳۹۶). «امنیت‌گرایی سیاست جنایی». ایران - تهران: مجله علمی - پژوهشی پژوهش‌های حقوق کیفری. سال چهارم. شماره ۱۸.
۱۶. لازرژ، کرسین. (۱۳۸۲). **درآمدی بر سیاست جنایی**. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی. چاپ اول. تهران: بنیاد میزان.
۱۷. نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین. (۱۳۹۱). «درباره امنیت‌شناسی (از حق بر امنیت تا حق بر تأمین)» دیپاچه‌یی بر مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم. سودابه رضوانی. چاپ اول. تهران: بنیاد میزان.
۱۸. نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین. (۱۳۹۲). **سیاست جنایی عوام‌گرا**. جزوه درسی مقطع دکتری درس سیاست جنایی. تهران: دانش‌گاه تهران. پردیس فارابی.
۱۹. نجفی ابرندآبادی علی‌حسین، (۱۳۸۱) **مقدمه بر کتاب نظام‌های بزرگ سیاست جنایی**. مارتی، می‌ری دلماس. ترجمه علی حسن نجفی ابرندآبادی. چاپ اول. جلد اول. تهران: بنیاد میزان.
۲۰. نورمحمدی، معصومه سادات. (۱۳۹۰) **سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان بزه دیده**. چاپ اول. تهران: بنیاد میزان.
۲۱. هابرماس، یورگن. (۱۳۸۶). **جهانی‌شدن و آینده دموکراسی منظومه فراملی**. ترجمه کمال فولادی. چاپ چهارم. تهران: نشر مرکز.
۲۲. وفایی‌زاده، محمد قاسم. (۱۳۹۳). **سیاست‌ورزی قومی و بنای صلح در افغانستان**. ترجمه سید کمال‌الدین رضوی. چاپ اول. کابل: مؤسسه حقوق بشر و محو خشونت.